

متن پرسش

سلام استاد عزیز: جلسات جهان گمشده در عالم خیال رو گوش دادم تا جلسه ۴. در جایی جناب آیت الله علامه حسن زاده آملی حفظه الله می فرمودند روزی در صحرا کنار درختی بودم و یک حیوانی هم آنجا بود، نگاه کردم دیدم درخت ریشه و محل تغذیه اش در دل زمین است، آن حیوان هم سرش بین زمین و آسمان بود و راه کسب روزی اش در روی زمین، و به خودم نگاه کردم و دیدم من انسانم و سرم رو به آسمان، و از این واقعه منتقل شدم به این حقیقت که غذای جان انسان در ملکوت است (قربیب به مضمون). بنده هم در ایامی مراقبت دارم و سعی می کنم طهارت داشته باشم، و در تفکر به سر می بریم، از این انتقالات پیش می آید برایم، مثلا در ماشین حمل و نقل عمومی نشسته بودم مدتی پیش، در همین حالات بودم که کودکی شروع به گریه کرد، و طلب آب از پدر و مادرش می کرد، دل پدر و مادر خون شد و به هر زحمتی بود آب تهیه کردند برای فرزندشان، خیلی مستأصل هم شده بودند، چون آنجا آب نبود و هیچ یک از مسافران هم آب نداشتند، از این واقعه منتقل شدم به این حقیقت که ما هم واقعا نوزاد هستیم و تشنه آب حیات و علم، و باید با گریه و اصرار در گریه، از خدایی که از مادر بی نهایت به ما مهربانتر است و قدرت و علمش هم بی نهایت است طلب کنیم، و آنجا در آن جمعیت جلوی بغض خودم رو گرفته بودم ولی اشکم ناخودآگاه سرازیر شد و دلم خون. از این اتفاقات گاهی می افته، البته شرطش رو فهمیدم که مراقبت و طهارت و تفکر و سکوت و خلوت و انس با ملکوت است. استاد آیا این ها گوشه ای از همان چیزی است که شما در این جلسات سعی دارید به ما متذکر شوید؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: همین طورها است. «عاشق شده ای، ای دل سودات مبارک باد/ از جا و مکان رستی، آنجات مبارک باد. از هر دو جهان بگذر تنها زن و تنها خور/ تا مُلک و مَلک گویند، تنهات مبارک باد». موفق باشید